

## درس ششصد و هفتاد و نهم

### بیان اشکال در باب اخذ جنس از ماده نه از فصل و صورت و پاسخ به آن (۲)

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

به دنبال بحث گذشته درباره کیفیت انتزاع جنس از ماده و اشکالی که مطرح شده بود در این زمینه که چرا جنس باید از ماده اخذ بشود نه از فصل و صورت، درحالی که خود صورت هم دارای جوهر است؛ جوهری که خودش عبارت از امتداد است؛ جوهری که امتداد در ابعاد ثلاثه برای او فصلیت را پیش می‌آورد. صورت فصلیت او عبارت از امتداد در این جهات ثلاثه است. این قضیه این نتیجه را می‌دهد - طبق آنچه که در جواهر خمسۀ عالیۀ در ذاتیات ذکر شده است؛ در ذاتی باب ایساغوجی - که خود جوهر برای آن ماده جنس می‌شود و همین‌طور جنس برای صورت می‌شود منتها در ماده یکی جوهری است که صورتش عبارت از همان استعداد و قابلیت محضه است و در صورت، جوهری است که امتداد فعلی یعنی امتداد خارجی در جهات ثلاثه، آن صورت برای جوهر است پس هم ماده جوهر دارد و هم صورت هر دو جوهر دارند. وقتی که هر دو جوهر دارند و آن جوهر آنها مابه‌الاشتراک بین همه انواع خودش هست پس چرا شما جنس را از ماده می‌گیرید؟! بگویید که جنس از فصل هم قابل انتزاع است.

این اشکالی بود که در اینجا بر ایشان وارد می‌شد و اشکال هم اشکال صحیحی است زیرا همین که شما می‌آیید در صورت یک مابه‌الاشتراک و مابه‌الامتیاز تصور می‌کنید باز در آنجا این مسئله عموم مطرح می‌شود و شما از جنس، چیزی جز عموم نمی‌خواهید؛ جنس عبارت است از یکی حقیقتی که نسبت به انواع مختلفه عام‌الشمول باشد. پس بفرمایید خود صورت این عبارت از یک حقیقت کلیۀ عامه نسبت به همه آن مصادیق خارجی است که در تحت زیرمجموعه این صورت هستند. فرض کنید این کتاب، دفتر، دستمال کاغذی و هر چه را از این نوع می‌توانید ببینید مثل پنبه یا چیزهای دیگر مثل کتان و لباس و قماش، چیزهایی که محصول واحدی دارند می‌توانید در تحت انواع مختلف همین صورت را برای آنها بیاورید منتها با عوارض مختلفه در اینجا دارای اصناف متفاوتۀ شدند.

پس در اینجا یک کلی داریم که اسمش عبارت از همان جنس است که همه انواع آنچه که در تحت این ماده خاص هست را شامل بشود. چرا شما جنس را از ماده انتزاع کردید؟! خب جنس را از صورت انتزاع نکنید! صورت هم یک جنس کلی دارد و یک مصداق خارجی دارد و این مصداق همان تشخص است و این

کتاب باینکه از نظر صفحه و قرطاس با کتاب دیگر فرق نمی‌کند بالأخره دوتا است و تفاوت دارد و همین تفاوت **کَفَى بِهِ مَصْدَقاً و تَشْخِصاً** گرچه هر دو در تحت یک نوع واحد هستند.

مرحوم آخوند جوابی که می‌دهند بر طبق همان ذاتی باب ایساغوجی است و جواب صحیحی هم می‌باشد. در آن فضا پاسخ ایشان این است که مقصود و منظور از جنس در اینجا چیست؛ اگر منظور از جنس یک معنای عام و شاملی است که انواع مختلفی را در تحت چتر خودش قرار بدهد و آن جنس یک واقعیته باشد که صورت‌های مختلفی بر او بار شود طبعاً این جنس باید از ماده اخذ بشود یعنی اولویت با ماده است نه با صورت، زیرا اینکه ما می‌گوییم که این جوهر جوهری است که دارای استعداد است فرقی را که در ماده اخذ می‌کنید، فرقی با جوهری که فعلیت دارد و فعلیت امتداد در ابعاد ثلاثه الآن بر او حاکم است در این است که جوهری که فصلش عبارت از قابلیت و استعداد است چیزی را از ابهام خارج نمی‌کند یعنی مشخص نمی‌کند واقعیت و حقیقت این چیست و همین‌طور مسئله در ابهام باقی می‌ماند. فرض کنید این چیزی که استعداد و قابلیت برای یک شیء بشود باز آن را مشخص نمی‌کند باز آن را در خارج معین و نمودار نمی‌کند بلکه به همان ابهام خودش باقی است متنها همین قدر مطلبی را به انسان می‌رساند که یک چیزی هست و آن چیزی که هست قابلیت برای تنوع به انواع مختلفه را دارد ولی اینکه آن چیزی که هست، چه چیز است، قابل اشاره نیست؛ در مورد جوهری که ما فصلش را قابلیت محضه می‌دانیم، زیرا از آنجایی که خود جنس فناء در فصل خود دارد وقتی که شما می‌گویید: این جوهری است که قابلیت و استعداد برای امتداد را دارد - هنوز ندارد - بنابراین تمام این هویت خارجی که شما می‌توانید در این ماده تصور کنید عبارت از استعداد بودن است و استعداد بودن چیز مشخصی نیست بلکه چیز مبهم است.

فرض کنید که می‌گویند: فلانی استعداد دارد، استعداد چه چیزی را دارد؟ استعداد عالم شدن یا نویسنده شدن یا پهلوان شدن دارد یا می‌گوید که آقا فلانی فرد مستعدی است خب مستعد چه چیزی است؟ همین که بگوییم که مستعد است با اینکه بگوییم که این درخت استعداد دارد چه فرق و چه تفاوتی دارد؟! استعداد استعداد است. باید متعلق استعداد مشخص بشود که این آماده بودن برای چیست. این ماده که الآن استعداد دارد و آماده برای صورت شدن است اسمش را ماده می‌گذاریم وقتی که اسم این را ماده گذاشتیم، از آنجایی که جوهر فانی در آن فصلش هست و نمود او چه در صورت و چه در ماده هر دو اینها به فصل است بنابراین آنچه که در مقابل ما در ماده و صورت قرار می‌گیرد همان استعدادیت محضه است و آن استعدادیت محضه است که فعلیت این شیء را ایجاب می‌کند یعنی استعداد برای او فعلیت دارد و تمام وجودش را استعداد گرفته و هیچ چیزی غیر از استعداد ندارد و شما هیچ چیزی را نمی‌توانید متعلق این استعداد قرار بدهید.

## کیفیت اخذ مشتق

بله، به عنوان استعداد استقبالی و مآل این شیء می‌توانید بگویید که این نطفه تبدیل به انسان خواهد شد اما اینکه در این استعداد آیا چیز دیگری نهفته است، نه‌خیر هنوز خیلی مانده است که چند ماه بعد این تبدیل به انسان بشود. الآن آنچه را که این واجد است فقط یک قابلیت است. بعد می‌گوییم که الآن این چیست که نگاه می‌کنید؟! می‌گویید: مضغه است و دیگر استعداد نیست بلکه خود فعلیت و صورت است. بنابراین آن جوهری را که ما جنس برای استعداد می‌دانیم، در واقع **الجوهر هو الاستعداد** از باب همان کیفیت اخذ مشتق [است] که ذات را در مشتق اخذ نمی‌کنند مثلاً در ضارب که **ذاتٌ ثَبَّتَ لَهُ الضرب** باشد یا **مضروب ذاتٌ وَقَعَ عَلَيْهِ الضرب** باشد یا فرض بکنید در مضارب که **ذاتٌ صَدَرَ مِنْهُ الضرب** باشد و امثال ذلک که در مشتق آن ذات را در نظر نمی‌گیرند بلکه مشتق عبارت از همان حیثیت فعلیه اتصافیه است که در انسان هست البته در ضارب وقتی که بخواهید ضارب را به انسان حمل کنید می‌گویید: **ذاتٌ انسانٌ وَقَعَ مِنْهُ الضرب**.

همان ضارب اگر قرار است یک چوبی باشد که با دستگاه بیاید به کلهٔ یکی بخورد بدون اینکه انسان در آن دخالت داشته باشد، شما اسم ضارب را روی آن چوب و چماق می‌برید، انسان [در این زدن دخالتی نداشته ولی آن چوب، همان ضارب می‌شود] زنده آن زنده‌ای است که از جنس چوب خواهد بود همین زنده اگر یک حیوانی باشد شما ضارب را روی حیوان می‌برید.

بنابراین این ذات که **ثَبَّتَ لَهُ الضرب** این به خاطر تقریب است یعنی در اذهان و در عوام این ذات که معنای جنسی است آن معنا را ملاحظه می‌کنیم بعد این صفت را بر او حمل می‌کنیم. اول یک ذات، حالا چه انسان چه جامد چه حیوان چه ملک چه فلک هر چه می‌خواهد باشد، را به عنوان یک شیء در نظر می‌گیریم بعد حمل می‌کنیم. ولی در دقتی که می‌کنیم همان طوری که خود مرحوم شیخ در شفاء فرمودند این ضارب یعنی زنده، یعنی حقیقت فعلیه خارجیة اتصافیه **بوصفٍ کذا**، در این حقیقت خارجیة انسان یا حیوان یا جماد نخواهد بود، در او فقط همان خصوصیت اتصافیه هست و مضروب کتک خورده است نه [به معنای] انسان کتک خورده نه جماد کتک خورده نه حیوان کتک خورده. می‌گوییم: آقا این مضروب است این مضروب باید به معنای یک ذاتی باشد چون مضروب روی هوا نداریم فرض کنید که روی هوا به او بگویند مضروب! بالأخره مضروب در خارج، هر زنده‌ای کتک خورده هم می‌خواهد حالا این آدم باشد زن باشد مرد باشد پیر باشد جوان باشد حیوان باشد باید یک چیزی باشد تا آن جنبهٔ مضروبیت صدق بکند البته این مطالب، مطالبی که نیست که واضع لغت به این دقت‌ها رسیده باشد. واضع فقط می‌آید نگاه می‌کند و آن مفهوم عرفی را **موضوعٌ له** برای وضع خودش قرار می‌دهد و آن لغت را برای او وضع می‌کند و لکن در دقت فلسفی وقتی که انسان نگاه کند می‌بیند که در ضارب و مضروب یک ذات خاصی نیست و یک ذات خاصی مورد نظر نیست! اگر هم ذاتی

بخواهد باشد آن ذات فانی در آن حقیقت اشتقاقیه است یعنی آن ذات در واقع داخل و فانی است خواهی نخواهی یک ذات در نظرتان می آید نه اینکه خود ضارب یعنی **ذاتٌ ثَبَّتَ لَهُ الضرب**، ذات به عنوان اسم باشد و ذات خودش یک مبتدا و خبر باشد برای خودش و یک جمله باشد که حکایت از همان صفت اشتقاقی بکند. ذهن این **ذاتٌ ثَبَّتَ لَهُ الضرب** را کأن یک مسئله مفروغی می داند، یک مسئله پذیرفته شده ای می داند حتی اگر به بچه هم بگویید: بچه ای کتک خورد، می گوید: آی طفلی، کی؟! آی طفلی کی؟! این بچه می فهمد که بالأخره کتک خورده باید یک چیز باشد مثلاً اگر بچه ای سرش به این آهن و شوفازی که در اینجاست بخورد شما می آید می گوید چه کسی تو را زد؟! می گوید: این من را زد یعنی آن جنبه ضاربت مورد نظر است چون در اینجا مصدوم شده آن صفت ضاربت را ابراز می کند در حالی که خودش کله اش را به این زده و خودش به او خورده اما چون در خودش الم می بیند آن الم را بر جنبه فاعلی خودش ترجیح می دهد خواهی نخواهی می آید جنبه المیت را که حالا به این ظلم شده و مضروب شده بیان می کند در حالی که خودش سرش را به آن زد! اگر ما بگوییم که آن به سر من خورد پرونده درست می شود و کار به بالا کشیده می شود لذا هر وقت این طور شد بگویید که آقا سر من به اینجا خورد این طوری بگویید که در مقام پاسخ گویی راحت تر باشید. این طوری بفرمایید که برایتان مشکل پیش نیاید.

بعد این بچه که در اینجا می گوید که این من را زد، شما هم می آید با دستتان چند ضربه به این شیء می زنید، همین که می زنید بچه خوشش می آید! می گوید: هان این آقا جان من آمد این را زد! در حالی که کسی دیگر باشد حالا بزرگ تر باشد می خندد ولی این شیء مضروب برایش مطرح نیست که آن مضروب انسان است یا حیوان است یا جماد است فقط می خواهد یک کتکی در این وسط باشد فقط همین! حالا هر چه می خواهد باشد به کله خورد خورد به شیشه ماشین خورد خورد به شیشه خانه خورد خورد بالأخره این دست که بالا می رود یک فایده ای باید بر آن مترتب باشد. همین طور دست خالی پایین نیاید.

بچه در اینجا خوب این مسئله را می فهمد و آنچه که برای او مهم است آن جنبه مظلومیتی است که به واسطه این برای او پیش آمد، با اینکه خودش در اینجا فاعل بود ولی ضارب بودن را گردن این آهن بیچاره می اندازد و مضروب را که آهن بدبخت است تبدیل به ضارب می کند و خودش را که ضارب است تبدیل به مضروب می کند و کاری ندارد که این **ذاتٌ ثَبَّتَ لَهُ الضرب**، فقط برای او در اینجا آن حیثیت اشتقاقی مهم است و این نکته خوبی است که می تواند در این مطلب مقرر باشد و آنچه انسان از معنای ضارب و معنای مضروب و همین طور سایر اشتقاقیات می فهمد کیفیت آن حدث در صورت خاص است نه نسبت به ذات خاص. کیفیت حدث در صورت خاص علت و غرض برای اشتقاق است.

مرحوم آخوند می فرمایند که وقتی شما می گوید: ضارب، **ذاتٌ ثَبَّتَ لَهُ الضرب** نداریم که در اینجا یک

ذاتی باشد جنس باشد و بعد در اینجا آن فصل بیاید و این **وَقَعَ مِنْهُ الضَّرْبُ**، **وَقَعَ عَلَيْهِ الضَّرْبُ**، **صَدَرَ مِنْهُ الضَّرْبُ**، **وَسِيلَةٌ لِلضَّرْبِ**، **مَكَانٌ لِلضَّرْبِ**، تمام این اشتقاقاتی که شما از ضرب و از مصدر و اینها می‌گیرید حتی مصدر هم خودش یکی از اشتقاقات است و الآن مصدر معنای لایبشرطی ندارد مصدر معنای بشرطیء دارد، آن معنای لایبشرطی که فقط صرف الحدث است آن معنا، مصدر نیست بلکه آن حقیقتی در اشیاء و اوزان مختلف است که اگر زمان در آن دخالت داشته باشد افعال می‌شود و اگر زمان در او دخالت نداشته باشد مانند اسامی صفت مشبیه، صیغۀ مبالغه، اسم فاعل، اسم مفعول و امثال ذلک تمام اینها ظهور و بروز آن حدث به اشکال مختلفه است؛ حالا در اینجا یک شکلش در کیفیت مفعولی و یک شکلش در کیفیت فاعلی ظاهر می‌شود و اسم آن حیثیت فاعلی را بر وزن فاعل می‌گذارد، آن حیثیت مفعولی را بر وزن مفعول می‌گذارد، آن حیثیت وسیله و آلت را بر وزن مفعول و مفعول می‌گذارد و امثال ذلک یا مثلاً زمان و مکان را مفعول می‌گذارد مفعول مثل مشرق یا مثلاً مکان مثل مضرب یا مضراب که وسیله باشد و همین‌طور سایر آن اوزان اشتقاقیه‌ای که برای این پیدا می‌شود.

این مسئله، این مطلب را به ما می‌رساند که نه در آن جوهری که آن جوهر اختصاص به آن استعداد دارد، خود آن ذات در اینجا مطرح است چون آن فانی در همان استعداد و قابلیت است، و نه در آن جوهری که برای آن صورت، جنس است که امتداد فعلی در ابعاد الثلاثة را واجد است او در آنجا برای خودش یک ذات مستغنی است که برایش عارض شده است، خود او هم فانی است.

بنابراین آن جوهری که ما می‌گوییم که **جوهرٌ له الامتداد فی ابعاد الثلاثة بالفعل** آن جوهر در امتداد فعلی **الممتد** فنا پیدا می‌کند و این ممتد اشتقاقی در اینجا برای ما همان صورت می‌شود، **الممتد** فعلی یعنی همان ممتد اشتقاقی فعلی، صورت می‌شود و صورت هم جنبۀ فعلی دارد و وقتی که جنبۀ فعلی داشت دیگر جنبۀ تشخیص خارجی دارد. آن جوهری که فصلش عبارت از استعداد و قابلیت است که همان استعداد و قابلیت محضه باشد از باب فناء جنس در فصل، در همان ابهام خودش که ابهام فعلی است باقی می‌ماند. یعنی وقتی که گفتیم: **جوهرٌ مُستعدٌ و قابلٌ بالإمكان الذاتی یا بالإمكان الاستعدادی** الآن در اینجا این جوهر برای تبدیل به نوع دیگر چون در فصل خودش فنا دارد و ما جز فصل چیزی نمی‌بینیم پس نتیجه‌اش این می‌شود: **الاستعداد و القابلیة**، حالا این **الاستعداد و القابلیة**، در ماده و صورت معنای اشتراک است یا آن **الممتد فعلیاً؟** کدام یک از این دو حیثیت فعلی و حیثیت ابهامی دارد؟ **الممتد** حیثیت فعلی دارد چون خود ما الآن داریم می‌گوییم، همین‌که الآن جلوی ماست، داریم به آن اشاره می‌کنیم و می‌گوییم که **المُمتدُّ فعلی له ابعادٌ ثلاثة له امتدادٌ فی الابعاد ثلاثة** پس اینکه الآن داریم می‌گوییم، طبعاً باید جنس را از معنای اشتراک اخذ کنیم نه از آن معنای فعلی، چون در جنس اصلاً اشتراک و ابهام خوابیده است. به‌عکس صورت که عبارت از بروز و ظهور است.

پس وقتی که ما می‌خواهیم جنس را از ماده یا صورت انتزاع بکنیم کدام یک از این دو اولویت و حق تقدم دارد؟ وقتی که دو تا مغازه نزدیک منزل شماست یکی سر کوچه و یکی هم آخر خیابان هست کدام یک از این دو مغازه اولویت دارد که شما از او خرید کنید؟ وقتی که دو نفر هستند که احتیاج به کمک دارند و مثلاً یکی از آنها جزو خانواده است و دیگری غریبه است و شما فقط می‌توانید به یکی از آنها کمک کنید کدام یک از این دو اولویت دارند؟ یا سایر مسائل اولویت؛ فرض کنید دو نفر در آب افتادند و دارند غرق می‌شوند و شما فقط یک نفر را می‌توانید نجات بدهید، یکی از آنها پدر شما است و یکی هم یک نفر غریبه است آیا شما سراغ غریبه می‌روید یا اینکه اول پدرتان را نجات می‌دهید؟ اول پسران را نجات می‌دهید؟ و واقعش هم همین است [یعنی] هم عرف و هم شرع و هم عقل [تأیید می‌کند] گرچه هردو انسان و واجب الإنقاذ هستند، تمام اینها به جای خود محفوظ است ولی انسان بالأخره باید جهات فضیلت و رتبه و این مسائل همه را در نظر بگیرد. انسان در همین مسائل عرفی هم یک جهاتی را برای تقدیم و تفضیل در نظر می‌گیرد.

این ماده و صورت که هردو قابلیت دارند برای اینکه شما جنس را از آنها بگیرید کدام یک از این دو در اولویت قرار دارند؟ چون هم جنس **جوهرٌ لَهُ اسْتِعْدَادٌ مَحْضَةٌ وَ لَهُ قَابِلِيَّةٌ مَحْضَةٌ**، هم صورت **جوهرٌ**. در **جوهرٌ** هردو شریک هستند هم ماده جوهر است و هم صورت جوهر است الا اینکه ماده جوهری است که فقط محوَض در استعداد دارد ولی صورت جوهری است که محوَض در فعلیت دارد وقتی که بین ماده و صورت می‌خواهید یک جنس را که یک معنای عام و مبهم است بگیرید آیا از معنا و مصداق فعلی، جنس را انتزاع می‌کنید یا از مصداق مبهم انتزاع می‌کنید؟! خب مشخص است باید از [معنا و مصداق فعلی انتزاع کرد]. این جواب مرحوم آخوند بود و الحق هم جوابی کافی است و این اشکال در این صورت برطرف خواهد شد.

در اینجا مرحوم آخوند یک مطلب دیگری می‌خواهند بفرمایند که قبل از اینکه بنده آن مطلب مرحوم آخوند را بگویم یک مسئله را به طور کلی مطرح می‌کنم تا اینکه فرق بین آنچه که ما تقریر می‌کنیم و آنچه که ایشان در اینجا می‌فرمایند و تفاوتش از نقطه نظر رتبه و عمق مشخص بشود.

ماده به عنوان یک حقیقتی است به عنوان مثال این کاغذ را که شما به این کاغذ نگاه می‌کنید الآن او را یک حقیقت فعلیه دارای صورت خاص می‌بینید؛ من باب مثال جمعاً دو یا سه گرم وزنش است، رنگش سفید است، قابلیت برای کتابت دارد و امثال ذلک. اینها صورت فعلی است که الآن داریم مشاهده می‌کنیم اگر کمی به عقب برگردیم می‌بینیم شاید چند سال پیش این کاغذ در کارخانه درست شده است و در آنجا ماده این تبدیل به این صورت شده است و بعد در اینجا آمده و برش خورده است و تا به اینجا رسیده است یک چند سالی طول کشیده است، این را ما به سابق برمی‌گردانیم و همین طور به جلو ببریم و ببریم، می‌بینیم حدّ یقفی ندارد؛ یعنی در اثر مرور زمان این شیء همین طور بوده است و بر مبنا و مشی عرف و اهل منطق و فلسفه مشاء بحث را

این گونه مطرح می‌کنیم. الآن این را که در اینجاست همین‌طور به عقب ببریم ده سال قبل یا بیست سال قبل به عقب می‌رویم و می‌بینیم این ماده وجود داشته است و شکلش تغییر پیدا کرده است. الآن آن را سفید می‌بینیم ولی قبلاً سفید نبوده و به انواع دیگر بوده است. در جنگل می‌رویم و می‌بینیم این اصلاً جزئی از یک درخت بوده است [جزء آن] درخت‌هایی که برای کاغذ می‌گیرند و آنها را استفاده می‌کنند بعد تازه آن درخت را جلوتر می‌بریم می‌بینیم اینها درخت‌هایی هستند که سال‌ها از آنها می‌گذرد؛ صد سال یا سیصد سال می‌گذرد بعضی از این درخت‌ها - حالا نمی‌دانم درست است یا نه - یک جایی رفتیم نوشته بود برای ۳۷۰۰ سال [قبل است] حالا نمی‌دانم نویسنده چه کسی بوده است و برای کدام شهر و منطقه بوده البته برای ایران نبود. نوشته بود ۳۷۰۰ سال طول عمر این درخت است. اصلاً درخت چند تکه شده بود یعنی انگار از پایه این تکه‌تکه شده بود و یک مقداری یک‌طوری بود حالا دور آن را هم خط کشیده بودند و دیوار و سیم خاردار زده بودند که کسی دست نزند و ممکن است که این درختی که ۳۷۰۰ سال عمر کرده است با دست بنده بیفتد! در همین لبنان بود! آنجا دیدیم نوشته بود ۳۷۰۰ سال، نمی‌دانم ۲۵۰۰ سال از این چیزها نوشته بود!

حالا ممکن است نویسنده‌اش از ایران به آنجا رفته و چنین چاخان‌هایی نوشته است! در همان منطقه ارض که آنجا هست، شاید هم راست باشد نمی‌دانیم! یا در همین ایران درخت‌هایی همین‌طور هستند. بالأخره اینکه این را می‌آیند می‌برند و تبدیل به این کاغذ می‌کنند یک زمانی از این گذشته است و این دارد مشاهده می‌شود و این چیزی نیست که بخواهیم انکار کنیم بلکه یک واقعیتی است که داریم با چشمان می‌بینیم و حس می‌کنیم و همین واقعیت را استصحاب قهقرا می‌کنیم؛ یعنی ما یک واقعیت فعلی را می‌گیریم و برحسب آن یقین فعلی که داریم آن یقین را امتداد می‌دهیم.

### تعریف استصحاب قهقرا

یکی از موارد استصحاب قهقرا این است. اگر در اصول خواندید استصحاب قهقرا باطل است، همه‌اش باطل نیست بعضی‌هایش هم درست است. استصحاب قهقرا این است که انسان اعتماد خود را که به واسطه قرائن و شواهد بر تشخیص موضوعی به دست آورده است، آن اعتماد را بر بقاء آن موضوع در زمان گذشته سرایت بدهد در صورتی که قرائن و شواهد مخالف بر این وجود نداشته باشد و آن موجب تبدل آن [موضوع] نباشد استصحاب قهقرا در این صورت خواهد بود پس وقتی که شما این را به عقب برمی‌گردانید، به هر میزان که خواستید برگردانید با توجه به همان باور فعلی نسبت به وجود خارجی و هویت خارجی این باور را به آنات قبل و به سال قبل منتقل می‌کنید تا به جایی که عالم به وجود آمده است. حالا هر چند سالی یا چند میلیارد سالی می‌خواهد باشد در تمام این میلیاردها سال که از پیدایش و تکون عالم گذشته است شما ماده‌ای را می‌بیند که

دائماً در حال تغییر است و تغییرش هم به واسطه صورت است و به واسطه صورت، فانی در آن صورت است؛ یعنی آن اصلاً ظهور خارجی ندارد و آن ظهورش به واسطه همان ظهوری است که شما دارید می بینید. فردا او عوض می شود و صورت دیگری پیدا می کند - منظورم از صورت، عرضی نیست که عارض بشود بلکه منظور همان هویت نوعیه اوست که پیدا می شود - و این چیزی است که ما داریم مشاهده می کنیم. براین اساس این مسائلی که مرحوم آخوند گفتند پیش می آید.

اما وقتی که ما از دیدگاه فلسفه اشراق و مذاق اهل شهود به این قضیه توجه می کنیم می بینیم اصلاً قضیه به الآن، بعد، فردا، دو سال پیش، صد سال و یک میلیارد سال پیش بر نمی گردد! این الآن به یک حقیقت و واقعیت ماوراء خودش مستند است و ما در فلسفه مشاء آن حقیقت ماورائی را در پرده های پشت و در آن پستو و در آن صندوق خانه نگه می داریم اما در فلسفه اشراق و در عرفان نظری آن واقعیتی را که در فلسفه مشاء در پشت نگه می دارند، به منصفه ظهور می آورند و نگاهی به قهقرا و آینده و اینها ندارند. وضعیت برای آنها وضعیت فعلیه است؛ یعنی وقتی که نگاه به یک شیء می کنند؛ «**ما رأیت شیئاً إلا و رأیت الله قبله و بعده و معه**»، این «**ما رأیت شیئاً**» حکایت از یک حیثیت تسبیبی و تعلیلی می کند که در مافوق او یک علتی قرار دارد و آن علت است که الآن این را برای ما مجسم کرده است. حالا قبلاً این علت بود یا نبود و این شیء بوده است یا نه، به او کاری نداریم.

من باب مثال پرده ای را که امام رضا علیه السلام تبدیل به شیر کردند حیثیت سابقه نداشت و مسبوق به سابقه نبود که یک ماده ای بوده است و حضرت دستش را از داخل جنگل بیرون آورده است و بعد جلوی چشم ما [تبدیل به شیر شده باشد] و آن شیر حالا سیصد کیلو بوده است. آن شیری که بیاید آدم را بخورد نمی شود بره باشد باید حتماً یک چیزی باشد که به همدیگر بخورند و تناسب حکم و موضوع [باید برقرار باشد] تقریباً [به اندازه] یک گاوی باید باشد که بخواهد آن آدم را بخورد! حتماً شخص هم چاق بوده است اگر خود شخص ۱۳۰ یا ۱۴۰ کیلو وزنش بوده است پس خود این شیر حتماً باید ۶۰۰ کیلو وزن داشته باشد تا در شکم این، جا بگیرد.

### کیفیت تبدیل شدن عکس شیر روی پرده به شیر واقعی توسط امام رضا علیه السلام

علی کل حال از امام رضا علیه السلام همه چیز بر می آید؛ ۳۰۰ کیلو برای شما درست می کند! خلاصه اگر شما هم وزنتان کم است و نحیف هستید و می خواهید این طوری مشمول لطف حضرت بشوید یک ۲۰۰ کیلویی

۱. علم الیقین، ج ۱، ص ۷۰؛ لقاء الله، ص ۷؛ مفتاح السعادة، ج ۱، ص ۶۷ و ۲۳۱.

هم کافی است! اگر نه، وزن زیاد است حضرت ۴۰۰ کیلویی برای شما می فرستد! او همه طور دارد و این مسئله برای او مهم نیست! آیا این بوده است که از جایی ماده و خاکی برداشته است و قضیه مثل قضیه حضرت عیسی علیه السلام بوده یا نه، حضرت کاری نکرده است؟! حضرت **مِنْ غَيْرِ مَسْبُوقٍ بِسَابِقَةٍ** فقط ایجاد علیت می کند؛ یعنی نفس علیت و نفس ایجاد صورت برزخیه و صورت مثالیه، تکون خارجی یک شیر ۳۰۰ کیلویی است! نفس آن مسئله! خب جناب شیر قبل از این کجا تشریف داشتند؟! یا آن که موسی بن جعفر علیه السلام اعجاز کردند کجا بوده است؟! یا ناقه صالح کجا بوده است و امثال ذلک؟!!

### هَمَّتْ وَلِيٌّ؛ مَبْدَاءِ اِيجَادِ كِرَامَاتِ

در تمام این موارد به هَمَّتْ وَلِيٌّ این امر در خارج تحقق پیدا می کند، چه قضیه ای بوده است؟! یا آن سیبی که جبرئیل آورد و به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم برای قبل از هنگام ازدواج با حضرت خدیجه و داستان حضرت زهرا علیهما السلام داد، این سیب از کجای زمین بوده است؟<sup>۱</sup> بالأخره سیب ماده بوده است. یا مثلاً در آن موائدی که برای حضرت مریم علیها السلام می آمد ﴿يَمْرَأَتِي أَنِّي لَكِ هَذَا قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾<sup>۲</sup> گفت: ﴿أَنِّي لَكِ هَذَا﴾ این از کجا آمده است؟! من ندیدم!

### مُوهُومِي بُوْدُنِ قَضِيَّةِ جَزِيْرَةِ خُضْرَاءِ

او نگفت که از باغ فلانی اجنه برای من آوردند و از درخت کردند یا ملائکه رفتند از جزیره خضراء موهومی برای ما میوه آوردند! قضیه خضراء هم خودش یک چیز واقعاً عالی است!! این را برداشتند برای ما آوردند! نه، ﴿هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾، صاف می گوید که خدا بدون اینکه بخواهد مسبوق به سابقه برای این درست بکند و بخواهد که ماده برای این قضیه درست بکند که بله این بوده ولی شما نمی بینید! بلکه یک دفعه به حیثیت علی برمی گرداند و می گوید: ﴿هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾! اینکه تو الآن داری می بینی ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ است؛ آن سیب، این اسد، آن جمل ناقه صالح و تمام اینها ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ است. خب این ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ تمام شد؟! بگوییم که ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ و راحت شویم؟! یا نه باید برویم

۱. معانی الأخبار، ج ۱، ص ۳۹۶.

۲. سوره آل عمران (۳) آیه ۳۷. معاد شناسی، ج ۲، ص ۲۲۷ و ۲۲۸:

«... می گفت: ای مریم از کجا این چنین روزی ها برای تو معین شده است؟ مریم در جواب می گفت: این غذای ملکوتی است و از جانب خدا برای من مقدّر شده است، و خداوند به هر کس که اراده اش تعلق گیرد از این روزی های معنوی، بدون حساب ارزانی خواهد داشت.»

دنبال اینکه ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ چگونه ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ است؟! قبول داریم ﴿قَالَتْ هُوَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ ولی این چگونه ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ است و چه قضیه‌ای در اینجا تحقق پیدا کرده که این ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ در اینجا درست شده است؟! آیا همان قضیه نبوده است که این عالم را به وجود آورده و آیا ما نیاز داریم که حتماً به عقب برگردیم و یک بیگ بنگ درست کنیم؟! یا نه، همان ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ است که کل این عالم را به وجود می‌آورد و همان ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ است که با یک اشاره صورت را به اسد سیصد کیلویی تبدیل می‌کند همان ﴿مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾ است که به کوه اشاره می‌کند و از او ناقه صالح بیرون می‌آید! ناقه صالح آن وسط کوه چه کار می‌کند؟!

تلمیذ: کبش ابراهیم.

استاد: بله، کبش ابراهیم هم همان‌طور است. ﴿وَقَدَىٰ نَهْ بِذِبِّحٍ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup>.

ما در یک مجلس بودیم آقایانی اشکال می‌کردند و می‌گفتند که آن گوسفند بهشتی است! یعنی گوسفند بهشتی درقبال حضرت اسماعیل علیه‌السلام خیلی عظیم است! و حضرت اسماعیل با آن [مقامش]...! آن وقت واقعاً خنده ندارد؟! آیا نباید بر این مدرسین و بر این افکار گریست؟! ناخن حضرت اسماعیل علیه‌السلام بر هزارتا مثل آن کبش بهشتی و غیر بهشتی و بالا همه برتری دارد آن وقت آقا در درس می‌فرمایند: آقا این کبش گوسفند بهشت است! خیلی هم تعجب می‌کند و خیلی هم منت بر سر حضرت اسماعیل بگذاریم که آقا ما گوسفند بهشتی برای تو آوردیم!

آقا گوسفند بهشتی باز گوسفند است؛ گرچه از بهشت است ولی گوسفند است! بله، با گوسفندان بقیه فرق می‌کند ولی بالأخره بع بع می‌کند! اگر سرش را ببریم خون می‌آید برایت فلسفه که نمی‌گوید! و به قول آقای نوری - خدا او را بیامرزد - این گوسفند برایت دعای کمیل نمی‌خواند! ایشان می‌گفت که ما یک گوسفند گرفتیم و خانه بردیم تا او را ننگه داریم دیدیم یک چشمش کور است گوسفند را بلند کردیم و به محله نیروگاه قم رفتیم و به طرف گفتیم که گوسفندی را که گرفتیم چشمش کور است. او گفت: مگر می‌خواهی برای تو دعای کمیل بخواند؟! آن‌هم از روی مفاتیح! کور است که کور است! حالا این گوسفند بهشتی هم باشد برای تو دعای کمیل نمی‌خواند و بالأخره باید ذبح بشود! لذا بنده خدا حضرت ابراهیم علیه‌السلام هم آن را ذبح کرد و این طوری نبود که فرق کند، ذبح کرد و خورش آمد. پس اینها همان تجلی علیت در معلول است که معلول را به دنبال دارد. از این دیدگاه به مسئله نگاه کنید تا جلسه بعد ان شاء الله.

تلمیذ: باهم منافات که ندارد؟ در قضیه خلقت انسان هم سیر قهقرا داریم و هم مسئله علیت مطرح است.

<sup>۱</sup> . سوره صافات (۳۷) آیه ۱۰۷. اسرار ملکوت، ج ۱، ص ۲۴۷:

«و ما او (اسماعیل) را به ذبحی عظیم فدا نمودیم و مقابله کردیم.»

استاد: الآن خدمتتان عرض می‌کنم، چه کسی گفته که منافات دارد؟! نه، بنده این را می‌گویم که پس چرا ما باید در پاسخ‌گویی متشبهت به یک فلسفه‌ای بشویم که بخواهد [راه طولانی را نشان دهد] چرا راه را میان‌بر نزنیم و به یک سمتی برویم که صاف رفع مشکل کند و حل مشکل بّتی کند؟!  
تلمیذ: خود بحث علیت در فلسفه مشاء این قلت زیاد دارد و تناقضاتی دارد که در فلسفه مشاء قابل حل نیست.

استاد: البته علیت فی حدّ نفسه مسئله اصلی و واقعی در نظام است بدون حیثیت علیت اصلاً هیچ چیزی ظهور و بروز خارجی ندارد. مسئله علیت یک حقیقتی است که آن حقیقت، لازمه کل پدیده و حوادث به هر کیفیتی است متها حالا در بیان علیت و در کیفیت تحقق خارجی آنجا مسائلی هست که بله، برای خیلی‌ها شاید این مسئله علیت حل نشده باشد.

مثلاً یکی از مطالبی که در همان سابق خودم اتفاقاً به مرحوم آقا عرض کردم قضیه بین مرحوم آقا شیخ محمدحسین کمپانی و مرحوم سید احمد کربلایی است که در همین کتاب توحید علمی و عینی آمده است. گفتم که آقا اصلاً مسئله به این راحتی است و یک قضیه علیت کلک کار را می‌کند! ایشان فرمودند: بله همین طور است. گفتم که ما جهات عدیده‌ای داریم برای اینکه مرحوم آقا سید احمد می‌توانست از آنجا وارد بشود و مسئله را از همان دیدگاه خود مرحوم آقا شیخ محمدحسین حل کند و نیازی به این مسائل نبود باینکه مرحوم آقا سید احمد هم در مسائل فلسفی بسیار وارد بود ولی وقتی که شما نگاه می‌کنید می‌بینید کیفیت ترتیب مقدمات در منطق مرحوم آقا شیخ محمدحسین انصافاً نسبت به آقا سید احمد قوی‌تر بوده است. آقا سید احمد جنبه اشراقش غلبه داشته و زده کاسه و کوزه همه را درب و داغان کرده بود ولی اگر با همان منطق و کیفیت جلو می‌آمدیم مسائل زیادی داریم. ایشان به مسائل توحید افعالی و اینها تشبّث کردند ولی به همین قضیه علیت، مسئله فعلیت و استعداد، خود یکی از همین‌ها یا خود مسئله تشخیص در وجود و همه اینها [می‌توانست تشبّث کند] یکی از آنها مسئله علیت است که خود تبیین مسئله علیت در آنجا به‌طور کلی مسئله را حل می‌کند که معلول چیزی جز همان علت نیست و هیچ تفاوتی ندارد الا [اینکه] این ظهور و بروز اوست نه اینکه یک چیزی بخواهد جدا بشود و شما برای جدا شدن قائل به مرتبه بشوید و بعد بگویید که این از آن مرتبه نمی‌تواند عبور کند پس ما در مرتبه عالیّه نسبت به مرتبه دانیّه باید قائل به ثنویت و افتراق بشویم و بعد این مسائل، مشکلات، افتراق اسماء با ذات، امثال ذلک، جدایی مقام واحدیت و احدیت و اینها همه پیش بیاید.

تلمیذ: مرحوم آقا سید احمد می‌فرماید که وجود معلول همان وجود تنزیلی علت است؟

استاد: نه، می‌دانم ایشان فرمودند که در بعضی جاها صدر المتألهین چون به ضیق خناق افتاده اعتراف کرده است ولی منظور من تبیین و کیفیت بیان این قضیه است که این اشکال را حسم می‌کند؛ یعنی کیفیت اینکه چگونه خود علت ظهور در معلول دارد به نحوی که شما نمی‌توانید انفکاک بین این دو قائل بشوید. این مسئله

است! حالا این قضیه را در جلسه بعد یک مقدار مطابق با بحث مطرح می‌کنیم. البته بحث کلی‌اش در همان مباحث علیت می‌ماند که در آنجا باید مطرح بشود. بله، درست است مرحوم آقا سید احمد هم به این مسئله تصریح دارند ولی صحبت من در تبیینش است که چگونه این مسئله علیت را برای آقا شیخ محمدحسین بیان کند به نحوی که مرحوم آقا شیخ محمدحسین به همان‌کنه حقیقت علیت پی‌ببرد لذا آن زمان ایشان نتوانستند آن‌طوری که باید و شاید این قضیه را جا بیندازند. بعد از فوت آقا سید احمد یکی از شاگردان ایشان می‌رود با مرحوم آقا شیخ محمدحسین بحث می‌کند که ظاهراً مرحوم آقا سید حسن کشمیری بوده است - غیر از آن مرحوم کشمیری که بیرون رفتند - و ایشان را ملزم می‌کند. لذا شما در آن منظومه مرحوم آقا شیخ محمدحسین می‌بینید که ایشان به‌کنه مطلب رسیده است و وقتی که به اینجا رسیده در مسئله هوهویت، که حتی در مورد اینین وقتی که ایشان قضیه اثبیت را بیان می‌کند یکی از آن هوهویت‌ها رفع اینت بین دو شیء می‌داند، در اینکه دو شیء است و در آنجا اعتراف می‌کند بر اینکه مسئله هوهویت می‌تواند با دو مظهر مختلف وجود داشته باشد و آن این است که اینت از این وسط برداشته شود، برداشته شدن اینت یعنی فناء معلول در علت. خب آن موقع این قضیه برای ایشان نبود و بعداً پیدا شده است.

واقعاً خدا همه‌شان را رحمت کند که افراد درست و پاکی بودند. اگر اینها زنده بودند و وضعیت و اوضاع ما را می‌دیدند چه می‌گفتند؟! آقا میرزا محمدتقی شیرازی آن آدمی که اصلاً در صفا و اخلاص او، دوست و دشمن معترف بود! می‌گویند که شخصی بود یکی از همین فضلاء خیلی معروف به نام آقا شیخ هادی تهرانی که به او مکفر می‌گفتند، خلاصه چون به پرو پای همه می‌پیچید به‌خاطر همین مکفر می‌گفتند و اگر نمی‌پیچید هرچه هم کفر می‌گفت کاری به او نداشتند! ولی چون به پرو پای حضرات می‌پیچید لذا این دیگر خط قرمز است خط قرمز آن جایی است که انسان بیچد! بله هر فحشی که به هر امامی داده بشود مسئله‌ای نیست فقط به پرو پای ما نمیچید مشکل نیست!

ایشان هیچ‌کسی را قبول نداشت و همه را [تخطئه] می‌کرد، بعضاً می‌گفت که این خراست و این الاغ است و این نفهم است. برای گنده‌ها این‌طور تعابیری داشت خیلی هم مرد فاضلی بود من یک وقت تقریرات ایشان را می‌خواندم، خیلی از تقریرات ایشان را خواندم آن زمانی که کفایه داشتیم. واقعاً مرد فاضلی بود اصلاً با شیخ انصاری مثل عروسک بازی می‌کرد! یک شرح بر مکاسب هم دارد. ایشان از همه ایراد می‌گرفت، یعنی هیچ‌کسی را قبول نداشت و خیلی هم راحت بود مثلاً یک‌دفعه می‌دید که درسش تعطیل می‌شد. در درسش هم ده پانزده نفر بیشتر نمی‌رفتند ولی درسش خیلی عمیق بود یک‌دفعه می‌دید او غیث زد! آقا هرچه می‌گشتند پیدایش نمی‌کردند! رفت! یک‌دفعه بعد از یک هفته می‌دیدند که در کوفه رفته و دارد برای خودش حال می‌کند. زن هم نداشت و یکی از این حجرات کوفه را گرفته و خوش دارد کنار شط قدم می‌زند! بابا بلند

شو بیا! می‌گفت: من یک پولی از ایران برایم رسیده است تا اینجا تمامش نکنم بلند نمی‌شوم! خیلی راحت بود می‌گفت که تا تمامش نکنم نمی‌آیم! بلند شوید شما هم بروید. بعد می‌گفت که شما هم اینجا بیاید پول را قسمت می‌کرد و بقیه هم می‌خوردند و تمام! می‌گفت: حالا بلند شویم سراغ امیرالمؤمنین علیه‌السلام برویم پولمان تمام شد! برویم آنجا بنشینیم.

ایشان وقتی در مقام تنقید می‌خواست از آقا میرزا محمدتقی انتقاد بکند می‌گفت که خوبی ذاتی اوست و او هنر نکرده است! نمی‌گفت که اکتسابی است! می‌گفت که ذاتاً خوب است و این هنر نیست! هنر آن است که... یعنی این دیگر نهایت انتقاد و تعییری که می‌تواند بیاورد این بوده است. آن وقت کسی مثل آقا میرزا محمدتقی دارد احتیاطاتش را [به آقا سید احمد کربلایی] ارجاع می‌دهد، مرحوم آقا از آقا میرزا محمدتقی شیرازی خیلی تعریف می‌کردند و می‌گفتند که خیلی مرد بی‌هوایی بوده است! چه چیزها به او که نگفتند و چه فحش‌ها که به او ندادند و چه سعه صدری داشته است! چه اهانت‌هایی که همین آقا سید محمدکاظم یزدی به ایشان نکرد! حالا مطالبی که ان‌شاءالله اگر خدا بخواهد بیرون بیاید و منتشر بشود در همین نوشته‌های خطی مرحوم آقا [می‌بینید که] خود مرحوم آقا از مرحوم آقا میرزا محمدتقی مطالبی دارند و وقتی انسان می‌خواند تعجب می‌کند و عبرت می‌گیرد که چقدر باید ما روش خودمان را با این مرام‌ها منطبق کنیم.

آن وقت آقا سید احمد وقتی می‌بیند که آقا میرزا محمدتقی زمینه برای مرجعیتش را دارد فراهم می‌کند چنان برمی‌آشوبد که برای آقا میرزا محمدتقی نامه می‌دهد که یا دست از این کار برمی‌داری یا در روز قیامت حساب و کتاب و کتابت با جدم است! آنجا دیگر حاکم ما هستیم و سلطنت به دست ما است و جلوی جدم را می‌گیرم و نمی‌گذارم که رد بشوی!! اصلاً آدم فقط صاف به این مطالب نگاه می‌کند ولی نباید انسان به این طرف و آن طرف نگاه کند و فقط باید به این رفتار بزرگان نگاه کند و مدام خودش را نزدیک کند و نزدیک کند اگر آدم بخواهد مدام به این طرف و آن طرف نگاه بکند کثرات زیاد است و غیر از کدورت هم برای انسان هیچ اثری ندارد.

ما زمان سابق یک چیزی مان می‌شد همان موقع‌ها که از حالا کمی جوان‌تر بودیم - حالا هم پیر نشدیم، به ما اهانت نکنید! - بعد یک چیزهایی گیرمان می‌آمد و یک خبرهایی این طرف آن طرف از آقایان [می‌شنیدیم] که اصلاً از تعجب شاخ درمی‌آوردیم! عجب! مثلاً یک هم‌چنین چیزی و یک هم‌چنین قضیه‌ای می‌شود باشد؟! طلبه به خاطر اینکه با فلان آقا مخالف است و اینها، یک نفر را [اجیر] کنند و پانصد تومان آن زمان به او بدهند و بیاید دم همین سه‌راه موزه در گوش طلبه بزند و او را در جوی آب بیندازد و بگوید که خجالت نمی‌کشی پشت سر ناموس مردم راه افتادی؟! مردم را [جمع کند] و داد بیداد کند که یعنی چه؟! وقتی آبرویش برود بلند شود و از قم بیرون برود! ما وقتی اینها و نظایر این حرف‌ها را می‌شنیدیم برایمان خیلی عجیب بود! ولی خب

گذشت زمان حل کرد، چه حلی! آن چنان حل کرد که آنها را فراموش کردیم، تمام آنچه را که قبلاً می شنیدیم و برای ما معجب بود که چطور می شود که مثلاً آقای بیاید و این طور استخدام بکند که این کار بکند و...!

خدا مرحوم آقای غروی را رحمت کند ایشان می گفت که در اواخر عمر میرزا غلامرضای زنجانی همه کاره این آقای شریعتمدار بود یعنی برای خودش قدرتی بود و اصلاً به دولتی ها دستور می داد! من میرزا غلامرضا را دیده بودم ایشان دستور می داد و [الآن هم] فوت کرده است. یک دفعه شخصی آمده بود از دست رئیس ساواک قم - محمدی یا کامکار بود نمی دانم یکی از این دو تا بودند - به شکایت آمده بود مثلاً کسی را واسطه کرده بود و او آمده بود، او گفته بود که برو پی کارت و نمی دانم فلان و تو چه کسی هستی و اینها، این هم آمد به این گفت، او گفت: فردا می روی به او می گویی که فلانی گفت یا انجام بده یا تا ظهر تو را از [جایگاهت برکنار می کنم]! این طوری بوده است! و وقتی که رفت گفت خلاصه طرف ماست هایش را کیسه کرد! گفت: یا انجام بده یا تا ظهر برکنارت می کنم. بعد هم که فوت می کند یک اختلافاتی بین ایشان و آقای شریعتمدار پیش می آید سر مسائل مالی و خیلی مسائل زیادی بوده است.

خلاصه مرحوم آقای غروی می گفتند: یک روز من در حجره بودم دیدم که در می زنند، دم در رفتم دیدم ایشان آمده است، این حاج غلامرضا به حجره کسی برود؟! اصلاً سابقه نداشته است. آن موقع ایشان در مدرسه حجتیه بوده است. گفتم که بفرمایید و ایشان آمد و گفت که من یک خوابی دیدم - حالا شاید خدا می خواسته دستگیری کند و دستش را بگیرد - البته ایشان خوابش را گفت ولی چون گفتند نگو، من نمی گویم. خلاصه آدمم بینم که قضیه چیست. ایشان هم می گفت: من به او گفتم که شما دو سال دیگر بیشتر در این دنیا نمی مانی! بیچاره، بدبخت! دو سال دیگر خدا حافظی می کنید! خلاصه خیلی مضطرب و فلان شد که چه کنم و این حرف ها و می گفت که شروع کردم به او گفتن. آن وقت همه کارها زیر سر این بوده است، باید بروی آن کسانی که چه کردی، فلان کردی، آبرو بردی و هتک حیثیت کردی یکی یکی فلان بکن. گفت که همه این کارها را می کنم و رضایتشان را جلب می کنم به هر نحوی که شده است! گفتم که شما از این به بعد هم دیگر نباید در خانه بنشیننی و هر کسی هم که با تو کار دارد به صورت ایستاده دور حیاط قدم می زنی و حرفت را دور حیاط می گویی! یعنی می خواسته بساط درست نکند! همان طور که داری با او راه می روی حرفش را می زنی و کارش را هم انجام می دهی. دوباره یکی دیگر [آمد] همین طور قدم بزنی و راه بروید! خدا بیامرزش بالأخره ایشان این طوری چیز کردند.

خدا رحمت کند آقای غروی خیلی آدم خوبی بود خدا ایشان را بیامرزد و می گفت که او دیگر همین کار را می کرد و دیگر در یک جا نمی نشست و هر وقت کسی ایشان را می دید در حال قدم زدن بود حالا از کجا این قدم زدن نشئت می گیرد؟! بعد هم ایشان فوت می کند همان دو سال هم شد و بعد ایشان هم گفت که من

خودم در تشییع رفتم! بنده خدا [آقای غروی] خیلی هم منقلب شده بود. می‌گفت در نماز میت وقتی که به اینجا رسیدیم: «اللهم إِنَّ هَذَا الْمُسْجِي قَدَامَنَا عَبْدُكَ» گریه‌ام گرفت و می‌گفت که برایم مشخص بود که مورد رحمت و مغفرت قرار گرفته است و برایم این طور مشخص شد که دیگر کارش خیلی سبک شده است و در این دو سال در صدد جبران برآمده بود.

خب چقدر خوب است آدم از اول همین طور آماده باشد برای این روزی که دیگر تمام شد، تمام شد! «اللهم إِنَّ هَذَا الْمُسْجِي قَدَامَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ أُمَّتِكَ نَزَلَ بِكَ وَ أَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ»<sup>۱</sup> خیلی عجیب است!

تلمیذ: ببخشید عمره مفرده به نظر شما یک بار واجب است؟  
استاد: بله یک بار عمره یک بار حج.

تلمیذ: عمره حج کفایت از عمره مفرده نمی‌کند؟

استاد: خب چرا، عمره واجب است منتها خود عمره اگر بدون اشهر حج باشد مفرده است اگر در اشهر حج باشد عمره تمتع به حساب می‌آید مگر اینکه شخص قصد حج نداشته باشد و بخواهد برگردد که عمره اش عمره مفرده است ولی اگر بخواهد حج انجام بدهد خود آن عمره عمره تمتع می‌شود.

تلمیذ: اگر کسی استطاعت حج ندارد پس عمره بر او واجب می‌شود؟

استاد: خب واجب است و دوتا چیز جدا است باز فعلاً باهم انجام می‌شود ولی دو چیز جداست. لذا اشخاص می‌توانند بیابند اصلاً عمره انجام ندهند و حج بروند. اصلاً برای حج احرام ببندند بدون اینکه عمره انجام بدهند.

تلمیذ: عمره مفرده در غیر اشهر حج فرمودید که مفرده است.

استاد: بله، فرق نمی‌کند یک عمره واجب است چه شما بخواهید آن را در غیر اشهر حج به جا بیاورید چه در اشهر حج.

تلمیذ: راجع به حلق در عمره دو مبنا از شما بیان شده است یکی اینکه نباید حلق کرد یکی اینکه باید حلق کرد؟

استاد: نگفتم، چه زمانی گفتم؟!

تلمیذ: ما در حجی که پار سال مشرف بودیم من حلق کرده بودم یکی از رفقا من را دید و گفت که چرا این کار را کردی؟ گفتم که استحباب دارد، گفت: نظر آقا نیست، بعد امسال که آقای... که مشرف شدند دیدم که حلق کردند و گفتند که خودم از آقا پرسیدم.

استاد: یادم نمی‌آید من گفته باشم [حلق نکنید].

تلمیذ: بهتر است حلق بشود یا باید حلق شود؟

استاد: کجا؟

<sup>۱</sup> . العروة الوثقی، ج ۱، ص ۳۴۹.

تلمیذ: عمره مفرده؟

استاد: بهتر است.

## مسائل قصاص

... خیلی فاجعه است یک بچه که در هفده سالگی در عالم طفولیت و این حرف‌ها قتلی به وجود می‌آید چند سال نگه می‌دارند و بعد اعدام می‌کنند این چه حساب و کتابی است؟! پول نمی‌توانی به او بدهی، آن وقت داری اعدامش می‌کنی؟! قضیه چطوری می‌شود؟

تلمیذ: چندتا دیگر هم در صف خواباندند. من یک زنی را در سایت‌ها دیدم خیلی عجیب بود، بنده خدا مثل اینکه پدرش در اهواز سیگار فروش بوده و از بچگی در همان سیگار فروشی می‌رود مثل اینکه زیبا هم بوده است بعد از همان‌جا به انحراف کشیده می‌شود. بعد پدر می‌میرد و دایی آنها از مادر و خواهرهای دیگرش سرپرستی می‌کند. این می‌رود که می‌رود و بعد هم مثل اینکه بچه چندماهه خودش را می‌زند می‌کشد، اعدامش کردند. اسم مستعار دارد و اسم اصلی‌اش را فقط امداد دارد بعد او برای دایی‌اش نامه نوشت که من سه سال است در زندان هستم میوه نخوردم هم‌بندی‌های من برای خودشان میوه می‌آورند دلم میوه می‌خواهد اگر می‌شود یک مقدار برای من میوه بیاورید. او هم می‌گفت که نه تو حقت است و میوه هم برایش نبردند و حالا که اعدامش کرده بودند وصیت کرده بود که جنازه من را به مادرم و دایی‌ام ندهید! اصلاً این بچه چندروزه یا چندماهه بوده که از این زن ... مشخص است که این زن از اول به‌سوی انحراف رفته بود آن هم به سبب همین موقعیت اجتماعی.

استاد: مشکلات و مسائل داشته است و در یک بحران روحی گیر کرده خب اینها همین‌طور ...

تلمیذ: این جمله‌ای که شما فرمودید ۹۸ درصد .....

استاد: بله همه اینها خلاف است.

تلمیذ: این مطلبی که در کشورهای اروپایی و غربی هم مطرح است که مجرمین را قبلاً می‌برند به روان‌شناس ارائه می‌دهند که ببینند مشکلی داشته یا نداشته است این در اسلام هم مورد تأیید است؟! استاد: قطعاً قطعاً در اسلام هزار برابر نه تنها به روان‌شناس بلکه به غیر روان‌شناس ...، چون روان‌شناس

فقط از یک دید نگاه می‌کند. مسائل دیگر هست شاید یک فرد حتی فرد عادی باشد و دیگر روان‌شناس تشخیص نمی‌دهند که او در بحران روحی قرار گرفته است یا نه و انسان اینها را باید از مقارناتش و از شواهد و از خصوصیات او به دست بیاورد که انگیزه او چه بوده است؟! حرف را این طرف و آن طرف بکند حالات او و خصوصیاتش را ببیند. ممکن است در یک وهله انجام داده و واقعاً در نظرش این بوده که اگر این بچه بزرگ بشود مثل خودش می‌شود. نه، از روی اختیار هم این کار را کرده ولی این باورش بوده است یعنی در یک باور قرار داشته و از نظر روحی هم چیز نبوده است.

تلمیذ: همین هم بوده است.

استاد: بله، یعنی باورش بوده که او اگر بزرگ بشود سرنوشت او هم مثل این است! خب یک آدم جاهلی بوده نه اینکه بخواهد کسی را بکشد، این از مسئله روان‌شناسی هم حتی بالاتر است! روان‌شناس فقط نگاه

می‌کند به اینکه آیا او در آن موقع دچار بحران روحی بوده یا نبوده است، دیوانه بوده یا نبوده است، نه پزشکی قانونی تأیید می‌کند که این دیوانه نبوده و حالش خوب بوده و [سریع او را اعدام می‌کنند.] ولی نه، اصلاً بالاتر از این باید رفت دید انگیزه او چه بوده است.

## ملاک نبودن فعل ظاهری در قصاص و در حد

تلمیذ: آیا این سبب هر جومرج نمی‌شود؟ الآن فلسفه حد و حدودی که جاری می‌شود نسبت به آن مبنای جناب عالی که راجع به گناه [از کلام] امام صادق علیه‌السلام تفسیر فرمودید، این در ذهن تداعی می‌شود که الآن تمام حدود نسبت به فعلی است که انجام می‌گیرد نه نسبت به نیت، اگر نسبت به نیت در نظر بگیریم یک جوان مطابق با شئونش، آن شأنیت و حال و هوایی که دارد ممکن است شرب خمر کند یا نعوذ بالله ز نایی مرتکب بشود ولی علی‌ای حال شارع نسبت به این فعل خارجی - که حضرت عالی فرمودید ملاک نیست - حد جاری می‌کند

استاد: نه خیر شارع این را نمی‌گوید، چه کسی گفته است؟!

تلمیذ: اگر شرب خمر باشد.

استاد: شرب خمر باشد، شاید اول خیال کرده آب است اگر نیت نباشد که باید ...

تلمیذ: همین سبب هر جومرج می‌شود یعنی هر کسی ادعا کند که آقا من نمی‌دانستم این‌طور است.

استاد: هر جومرج می‌شود به جهنم بشود! شارع می‌گوید که اگر این را شما به عنوان آب خوردی و بعد

شراب درآمد نباید حد به شما جاری کرد. هر جومرج یعنی چه؟!

تلمیذ: الآن واقعاً به نیت شراب خورده.

استاد: خب تمام شد. ببینید من پاسخ شما را دادم. شارع می‌گوید که در قصاص و در حد فعل ظاهری

ملاک نیست. در آنچه که فعل ظاهری ملاک است آن عبارت از غرامت است شما فرض می‌کنید که دارید

می‌روید پایتان می‌خورد و شیشه را می‌شکنید باید [غرامت] بدهید نه عقابی اینجا در کار است و نه قصاص و

فلان ولی در مورد حد و قصاص که مسئله اختیار در میان است در آنجا کجا شارع آمده گفته که فقط فعل

ظاهر؟! اتفاقاً ۹۹ درصد روی باطن آورده است! گفته که باید بینی با چه نیتی خوردی؟! آیا به نیت آب خوردی

و خمر درآمد؟! می‌گوید که نه، به نیت خمر نخوردم. آیا داشتی از تشنگی می‌مردی و به نیت اکل میته

خوردی؟! نه آن هم نبود. آیا به نیت دارو بود؟! یکی یکی همه را می‌سنجد آخرش می‌گوید که بابا نمی‌دانستم

حرام است خب اگر نمی‌دانستی حرام است پس هیچ! یک وقتی نه، می‌گوید آقا منکر بود یک وقتی بالاتر از

این می‌گوید که فلانی فلان کرده من هم از روی لجاجت این کار را کردم. شارع در اینجا باز می‌گوید که دست

نگه دارید. این نیامده شرب خمر را از باب انکار و عناد انجام بدهد بلکه از باب اینکه لجاجت فلانی [دریاید این

کار را کرده است] مثل اینکه بچه‌ها از لجاجت قهر می‌کنند و نماز نمی‌خوانند [می‌گویند که] یا برایم پفک بخر یا

مثلاً نماز نمی‌خوانم. از این مسائلی که هست. تمام اینها [ملاک] هست.

در زمان امیرالمؤمنین علیه السلام زن آمد و خودش اقرار کرد که من زنا کردم! آن وقت شما می گویی که هرج و مرج می شود؟! [آن زن دارد] اقرار می کند! حضرت می گوید که برو پی کارت اصلاً داری چه می گویی؟! اینجا آمدی و داری چرت و پرت می گویی! می گوید: یا علی! من زنا کردم. بالاتر از این؟! خودم دارم می گویم که با عقل و شعور و اختیارم زنا کردم! حضرت می گوید که پاشو برو گمشو این حرف ها چیست که می زنی؟! خجالت بکش! برو فعلاً بچه داری و فلان داری! حضرت مدام می خواهد دفع کند! همین طوری فرض کنید که یک نفر یکی دیگر را می کشد می گویی که هرج و مرج شد؟! نه خیر، آن طرفش هم هست طرف را می آورند صحبت می کنند بفهمند چه خصوصیتی دارد، [ولی الآن] می برند کله دار نگه می دارند تا همه هم ببینند! پس مسئله هرج و مرج نیست.

اللهم صل علی محمد و آل محمد